

دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۲ استدلال‌های خداپاورانه، بخش ۱ برهان کیهان‌شناختی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه دوم، استدلال‌های خداپاورانه، بخش اول، استدلال کیهان‌شناختی است.

بسیار خوب، اولین استدلال خداپاورانه‌ای که می‌خواهیم بررسی کنیم، استدلال کیهان‌شناختی برای وجود خداست.

هدف همه استدلال‌های خداپاورانه اثبات یا حمایت یا تأیید معقول بودن باور به خدا است و این استدلال‌ها، قرن‌هاست که در غرب، حداقل از زمان افلاطون، مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این استدلال کیهان‌شناختی استدلالی است که به نظر می‌رسد اولین بار توسط افلاطون در یکی از آثارش به نام «قوانین» مطرح شده است. استدلال‌های دیگری که استفاده شده‌اند و بسیاری از آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد، شامل استدلال غایت‌شناختی، که همان استدلال از طرح است، می‌شود. استدلال اخلاقی برای وجود خدا، استدلال از ذهن یا آگاهی، استدلال هستی‌شناختی، استدلال از تجربه دینی و استدلال از معجزات، و استدلال‌های دیگری نیز وجود دارد. مواردی که به آنها خواهیم پرداخت عبارتند از استدلال‌های کیهان‌شناختی، غایت‌شناختی، استدلال از ذهن و استدلال هستی‌شناختی.

بنابراین، با شروع از برهان کیهان‌شناختی، که در واقع توسط کانت نامگذاری شده است، او نام‌های برهان کیهان‌شناختی، برهان غایت‌شناختی و برهان هستی‌شناختی را ارائه داد. ایده اساسی برهان کیهان‌شناختی استدلال از وجود جهان به یک علت اولیه، و نیاز به نوعی توضیح علی‌نهایی از جهان است. یک مثال از برهان کیهان‌شناختی این است که اگر چیزی وجود دارد، پس چیزی ضرورتاً وجود دارد.

چیزی وجود دارد؛ بنابراین، یک موجود ضروری وجود دارد. ما به روایتی از برهان کیهان‌شناختی، که برهان کلام نامیده می‌شود، نگاهی خواهیم انداخت که در قرون وسطی توسط برخی از فیلسوفان اسلامی مطرح شد. این برهان منحصر به فرد است زیرا بر این ایده تمرکز دارد که جهان آغازی داشته است، که جهان باید آغازی داشته باشد.

بنابراین، برهان کیهان‌شناسی کلام به این صورت است. مقدمه اول این است که هر چیزی که شروع به وجود می‌کند، علتی برای وجود خود دارد و جهان آغاز به وجود کرده است، بنابراین جهان علتی برای وجود خود دارد. یکی از مدافعان برجسته برهان کیهان‌شناسی، الکساندر پروست است و ما به برخی از افکار او در مورد این برهان نگاهی خواهیم انداخت.

او به سه سوال اساسی که در رابطه با برهان کلام مطرح می‌شود، می‌پردازد. اول، آیا کیهان واقعاً توضیحی دارد؟ آیا می‌توان توضیحی داشت که شامل علت اولیه نباشد و آیا علت اولیه کیهان باید خدا باشد؟ بنابراین، ما به این سوالات و نحوه برخورد پروست با آنها به ترتیب معکوس نگاه خواهیم کرد، و با این سوال شروع می‌کنیم که آیا باید علت اولیه‌ای برای کیهان وجود داشته باشد؟ چیزی وجود دارد که می‌توان آن را مشکل شکاف نامید، یعنی حرکت از این ایده که جهان علت اولیه‌ای دارد به سمت خداپاوری. ایده مدافعان برهان کلام این است که توضیح نهایی کیهان نمی‌تواند علمی یا مکانیکی باشد.

باید یک موجود شخصی باشد، بنابراین علت اول باید یک شخص باشد، بنابراین چیزی شبیه به خدا را پیشنهاد می‌دهد، زیرا چنین موجودی نه تنها باید بسیار قدرتمند، بلکه فرازمانی، تغییرناپذیر و همچنین بسیار باهوش یا دانای کل باشد. وقتی همه این ویژگی‌ها را کنار هم قرار می‌دهید، چیزی شبیه به خدای خداپاوری کلاسیک به دست می‌آورد. حال، برخی اعتراض می‌کنند که، خب، شاید توضیح دیگری وجود داشته باشد که نوعی علت مکانیکی یا توضیح شخصی نباشد، بلکه در واقع یک توضیح ساختاری باشد که مشابه توضیح این باشد که یک جسم در یک مورد خاص داغ است زیرا مثلاً انرژی جنبشی بالایی دارد.

در اینجا، ما برای توضیح، در این مورد، گرمای شیء، به چیزی فراتر از خود شیء اشاره نمی‌کنیم. پروست با اشاره به این نکته که یک توضیح ساختاری، که به جنبه‌هایی از خود شیء متوسل می‌شود، یک توضیح نهایی نیست، به این سوال پاسخ می‌دهد، زیرا، همانطور که او می‌گوید، همه توضیحات نهایی از حالت‌های ممکن باید علی باشند، نه ساختاری. و این به این دلیل است که ما همیشه می‌توانیم بررسی کنیم که چرا یک حالت ساختاری وجود دارد یا چرا، در مورد چاقو، اصلاً وجود دارد.

در آنجا، شما به نوعی توضیح علی یا اینکه چگونه انرژی جنبشی بالایی داشته است نیاز دارید تا گرمای آن را توضیح دهید. باید نوعی توضیح علی در آنجا وجود داشته باشد. بنابراین، توضیحات ساختاری کافی نیستند.

وقتی صحبت از جهان می‌شود، علل مکانیکی منطقی نیستند. بنابراین، باید نوعی توضیح شخصی وجود داشته باشد. این ایده اساسی است.

اما اکنون، ممکن است بررسی کنیم، آیا می‌توان توضیحی بدون علت اولیه ارائه داد؟ و کسانی که این سوال را مطرح می‌کنند، یکی از این دو مسیر را در پیش می‌گیرند: یا می‌توان توضیح نهایی غیرعلی ارائه داد یا اگر بتوان با توسل به زنجیره‌ای از علل غیرنهایی، یعنی زنجیره‌ای علی که هیچ عنصر اولی ندارد، توضیحی علی ارائه داد، آن زنجیره، مجموعه‌ای بی‌آغاز از علل محدود است. بنابراین، کسانی که مسیر اول را در پیش می‌گیرند و ادعا می‌کنند که می‌توان توضیح نهایی غیرعلی ارائه داد، معمولاً به نوعی اصل متافیزیکی یا قوانین کیهانی نهایی استناد می‌کنند. بنابراین، آنها سعی می‌کنند از پذیرش وجود یک موجودیت یا موجود خارج از جهان که باعث پیدایش جهان شده است، اجتناب کنند.

به گفته پروست، مشکل اینجا است که این واقعاً نامنسجم است. یک توضیح نهایی باید یک چیز باشد، باید نوعی وجود باشد تا بتواند کیهان را توضیح دهد، زیرا اصول چیز نیستند؛ آنها موجوداتی نیستند که قدرت علی داشته باشند. این در مورد قوانین طبیعت صادق است، وقتی مثلاً به قانون مربع معکوس، قانون گرانش یا قانون اول یا دوم ترمودینامیک فکر می‌کنیم.

آن قوانین در واقع فرمول هستند؛ آنها چگونگی اتفاقات در جهان را توصیف می‌کنند؛ آنها موجودیت‌هایی نیستند که مثلاً گرانش باعث چیزی شود. در واقع، این یک سوال بی‌پاسخ باقی می‌ماند. چه چیزی این نظمی را که در طبیعت مشاهده می‌کنیم، به صورت علی توضیح می‌دهد؟ حتی نیرو نامیدن آن، توضیحی ارائه نمی‌دهد.

باید نوعی نهاد یا عامل یا وجود وجود داشته باشد که آن را توضیح دهد، و این در مورد کل جهان نیز صدق می‌کند. باید نوعی نهاد وجود داشته باشد. یک اصل متافیزیکی، توضیحی علی نیست. دیوید هیوم مسیر دوم را در پیش می‌گیرد، که توسل به ایده زنجیره‌ای بی‌آغاز از علل غیر غایی است.

او می‌گوید هر موجود ممکن می‌تواند علتی داشته باشد که خود موجود ممکن دیگری است و همین‌طور تا بی‌نهایت. بنابراین، نیازی نیست وجود یک موجود نهایی و قادر مطلق را که این فرآیند را به جریان انداخته است، بپذیریم. بنابراین، اگر بتوانیم هر بخش از جهان را با توسل به یک بخش محدود دیگر توضیح دهیم، و

این روند بی‌پایان ادامه یابد، آنگاه هر بخش توضیح داده خواهد شد و نیازی به توسل به یک علت نهایی نداریم.

پروست می‌گوید این مسئله مشکل‌ساز است، صرفاً به این دلیل که آنچه نیاز به توضیح دارد، کل زنجیره است. چگونه می‌توان یک زنجیره، یک زنجیره علی از موجودات ممکن، را بدون وجود یک عضو یا عامل اول که کل زنجیره را به حرکت درآورده است، به حرکت درآورد؟ او مثال یک گلوله توپ را می‌زند که پرواز یک گلوله توپ را می‌توان با هر لحظه از پرواز آن توضیح داد. حالت گلوله را می‌توان با حالت قبلی آن توضیح داد.

برخی سعی می‌کنند از این به عنوان قیاسی با آنچه هیوم در اینجا صحبت می‌کند، استفاده کنند. اما باز هم این سوال مطرح می‌شود که اصلاً چه چیزی پرواز گلوله توپ را توضیح می‌دهد؟ اصلاً چگونه به پرواز درآمد؟ چگونه در هوا به پرواز درآمد؟ و این نوعی توضیح نهایی برای پرواز گلوله توپ است که مشابه آغاز جهان است. چه چیزی این زنجیره علی موجودات ممکن را در وهله اول به راه انداخت؟ یک سلسله بی‌آغاز بی‌معنی است.

این چیزی است که ارسطو بر آن تأکید داشت و بسیاری دیگر از آن زمان تاکنون با این نوع رویکرد مشکل‌ساز بوده‌اند. بنابراین، آیا کیهان اصلاً به توضیحی نیاز دارد؟ این سوال نیاز به اصلی را نشان می‌دهد که تمایل ما برای یافتن توضیحی نهایی را توجیه کند. چه نوع اصلی در اینجا دخیل است؟ این چیزی است که اصل دلیل کافی نامیده می‌شود، که به روش‌های مختلفی بیان شده است.

نسخه پروست این است که همه گزاره‌های ممکن الوقوع، توضیحاتی دارند. یک حقیقت ممکن، حقیقتی است که ضروری نیست. مثلاً درست است که یک میز در این اتاق وجود دارد، اما می‌توانست طور دیگری باشد.

ممکن است در این اتاق میزی وجود نداشته باشد، برخلاف حقایق ضروری که نمی‌توانند کاذب باشند. مانند اینکه یک مثلث سه‌ضلعی است یا یک مرد مجرد متأهل است. اینها لزوماً صادق هستند.

آنها نمی‌توانند کاذب باشند. و بنابراین، وقتی ما در مورد جهان صحبت می‌کنیم، چیزی که ممکن است وجود نداشته باشد، این یک حقیقت مشروط است. چه چیزی این را توضیح می‌دهد؟ باید نوعی توضیح علی وجود داشته باشد.

طبق اصل دلیل کافی، همه حقایق ممکن دارای توضیح هستند. حال، یکی از ایرادات هیوم این است که وقتی صحبت از ایده نیاز جهان به توضیح می‌شود، این واقعیت که می‌توانیم تصور کنیم جهان یا هر چیزی از عدم، یا بدون هیچ توضیحی به وجود می‌آید، نشان می‌دهد که باید ممکن باشد. می‌توانیم تصور کنیم که هر شیئی، هر چه که باشد، ناگهان به وجود می‌آید.

این نشان می‌دهد که به نوعی، وقوع چنین چیزی باید امکان‌پذیر باشد. شاید این اتفاق می‌توانسته برای جهان رخ داده باشد. بنابراین شاید همه چیز به توضیح نیاز نداشته باشد.

شاید اصل دلیل کافی در اینجا اشتباه باشد. پروست با اشاره به این نکته به این سوال پاسخ می‌دهد که این موضوع از نظر توانایی ما برای تصور به وجود آمدن هر چیزی صرفاً و صرفاً بدون دخالت هیچ نیروی علی، بیش از حد مورد نیاز است. ما باید با موفقیت فقدان هرگونه تأثیر علی بر ظهور ناگهانی شیء که تصور می‌کنیم به وجود می‌آید را تصور کنیم.

بنابراین، پروست می‌گوید که این در واقع نوعی خودفروبی یا عدم درک صحیح از آنچه هنگام تصور چیزی اتفاق می‌افتد، است. اگر فکر کنیم که می‌توانیم واقعاً تصور کنیم که چیزی بدون هیچ گونه علیتی به وجود می‌آید، واقعاً به حقیقت موقعیت وفادار نبوده‌ایم. بنابراین، او می‌گوید که هیوم در اینجا گمراه شده است.

بنابراین، توجیهات ما برای باور به اصل دلیل کافی چیست؟ یکی از چیزهایی که پروست به آن اشاره می‌کند این است که اصل دلیل کافی بدیهی است. و او می‌گوید این واضح است، در این واقعیت که هیچ‌کس هرگز در مورد اینکه آیا رویدادی در زندگی روزمره توضیح علی دارد یا خیر، تردید نمی‌کند. می‌دانید، اگر به سمت ماشین خود بروید و متوجه شوید که لاستیک پنچر شده است، می‌دانید، هرگز این احتمال را در نظر نمی‌گیرید که شاید اینطور نبوده، علتی باعث نشده که اینطور شود، بلکه خود به خود اتفاق افتاده است.

یا اگر پولی از کیف پول یا جیب‌تان ناپدید شود، هرگز به ذهنتان خطور نمی‌کند که شاید خود به خود ناپدید شده باشد. نه، همیشه نوعی توضیح علی وجود دارد. ما در هر زمینه دیگری از زندگی به دنبال علت می‌گردیم.

چرا وقتی صحبت از جهان به عنوان یک کل می‌شود، همین کار را نکنیم؟ ثانیاً، انکار اصل دلیل کافی، بخش عمده‌ای از دانش و درک ما را از بین می‌برد. حوزه‌هایی وجود دارند که توضیحات علی در آنها مطرح نمی‌شوند مانند زمانی که مثلاً ریاضیات محض انجام می‌دهیم. اما وقتی صحبت از بخش عمده‌ای از زندگی و تحقیق می‌شود، ما در مورد روابط علی صحبت می‌کنیم.

و درک ما از جهان قطعاً به علم و بسیاری از زمینه‌های دیگر وابسته است، به این ایده که وضعیت‌ها و موجودات، توضیحات علی دارند. بنابراین، اگر نتوانیم به اصل دلیل کافی اعتماد کنیم یا آن را نپذیریم، در نهایت تمام دانشی که داریم و مبتنی بر اصل دلیل کافی است، از بین می‌رود. بنابراین، اگر اصل دلیل کافی را رد کنیم یا در آن تردید کنیم، باید شکاکان بسیار رادیکالی باشیم.

حال، برخی شکایت دارند که مدافعان کیهان‌شناسی دچار تناقض هستند، زیرا پس از به‌کارگیری اصل دلیل کافی برای استنتاج وجود علت اولیه، آن را رها می‌کنند و از توضیح انتخاب علت اولیه برای خلق جهان خودداری می‌کنند. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود: چه چیزی باعث شد خدا کیهان را خلق کند؟ اگر قرار است به خدا به عنوان علت نهایی کیهان استناد کنیم و در اینجا به استدلال علی متعهد باشیم، آیا نمی‌توانیم به نوبه خود پیرسیم، خب، در مورد خدا چطور؟ چه چیزی باعث شد او این کار را انجام دهد؟ پاسخ پروست در اینجا این است که خدا به دلیل ارزش‌های خاصی که دارد و این واقعیت که می‌دانست جهان ما این ارزش‌ها یا اهداف خدا را برآورده می‌کند، تصمیم به خلق جهان گرفت. بنابراین، می‌توانیم به نیت یا انگیزه‌های خود خدا استناد کنیم، اما اینکه چرا خدا ارزش‌هایی را که دارد، حفظ می‌کند، سؤال دیگری است که می‌توانیم پیرسیم و برخی در پاسخ می‌پرسند.

چارلز پروست می‌گوید به هر دلیلی، خدا کارهایی را که انجام می‌دهد ترجیح می‌دهد. او ارزش‌هایی دارد که انجام می‌دهد. شاید برای دانستن این موضوع به یک وحی ویژه نیاز داشته باشیم، و اگر به کتاب مقدس نگاه کنیم فکر می‌کنم سرخ‌هایی در مورد ارزش‌های نهایی خدا، نوع وجود خدا، به دست می‌آوریم که ممکن است توضیح دهد که چرا او جهان و چرا انسان‌ها را به این شکل آفریده است، اما پروست می‌گوید که این همیشه به ذات خدا برمی‌گردد.

تأیید اصل دلیل کافی، فرد را به این الزام نمی‌کشد که بگوید همه توضیحات در نهایت قابل شناخت هستند و ما همه چیز را در مورد هر توضیحی می‌دانیم. بنابراین، می‌توانید بدانید که چگونه یک موجود به وجود آمده یا چه کسی آن را ایجاد کرده است، بدون اینکه بدانید چرا شخص یا چیزی که آن را ایجاد کرده یا چگونه آن چیز، آن را به وجود آورده است. برای اینکه بدانید چیزی که به دنبال توضیح برای آن هستید، توضیح علی دارد، لازم نیست این اطلاعات زمینه‌ای دیگر را بدانید.

بنابراین، اگرچه ما آن داوینچی را نمی‌شناسیم، اما نمی‌دانیم چرا داوینچی مونا لیزا را نقاشی کرد؛ ما نمی‌دانیم که آیا فردی واقعی با این نام وجود داشته است یا خیر؛ حداقل، فکر نمی‌کنم مورخان این را بدانند. نظریه‌های مختلفی در مورد اینکه چرا او آن نقاشی را کشیده است وجود دارد، اما ما هنوز نمی‌دانیم که او این کار را کرده است. بنابراین، شما می‌توانید توضیح علمی اساسی یک چیز را بدون دانستن این جزئیات دیگر بدانید. پس چرا نمی‌توانیم بدانیم که خدا جهان را آفریده است، حتی اگر همه دلایل یا شاید هیچ یک از دلایل را ندانیم؟

ویلیام لین کریگ یکی دیگر از مدافعان برجسته برهان کلام است و او و فیلسوف دیگری به نام وس موریستون بحث‌های زیادی در مورد این برهان داشته‌اند. وس موریستون یک فیلسوف مسیحی بود، اما به شدت از الهیات طبیعی و به ویژه از برهان‌های خدا باوری انتقاد می‌کرد. او منتقد برجسته برهان کلام و دفاع خاص کریگ از این برهان بود.

بنابراین، ما به برخی از استدلال‌های کریگ در دفاع از استدلال کلام، به ویژه دفاع او از مقدمه دوم که جهان آغاز به وجود کرده است، نگاهی خواهیم انداخت. او در دفاع از این استدلال، چند استدلال فلسفی و یک استدلال علمی ارائه می‌دهد. بنابراین، اولین استدلال فلسفی او علیه ایده گذشته نامتناهی این است که یک سلسله نامتناهی واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

یک سلسله وقایع بی‌آغاز در زمان، یک سلسله بی‌نهایت واقعی است؛ بنابراین، یک سلسله وقایع بی‌آغاز در زمان نمی‌تواند وجود داشته باشد. او از این تشبیه برای یک قفسه بی‌نهایت طولانی از کتاب‌های کتابخانه استفاده می‌کند. فرض کنید که در این قفسه از کتاب‌های کتابخانه، هر کتاب دیگری آبی و هر کتاب دیگری قرمز است.

بنابراین، بی‌نهایت طولانی است، بی‌نهایت طولانی، آبی، قرمز، آبی، قرمز، آبی، قرمز، آبی، قرمز، آبی، قرمز و قرمز. برای پیشبرد بحث، فرض می‌کنیم که می‌توانید یک سری واقعاً بی‌نهایت طولانی از کتاب‌ها داشته باشید تعداد کل کتاب‌های موجود، البته، بی‌نهایت خواهد بود، اما حالا، تعداد کل کتاب‌های آبی در آن سری چقدر خواهد بود؟ آن هم بی‌نهایت خواهد بود.

بنابراین، نصف تعداد کل کتاب‌ها برابر با کل تعداد کتاب‌های آن مجموعه خواهد بود. این به معنای تناقضی است که در آن نصف با کل برابر است. کریگ استدلال می‌کند که این نشان می‌دهد که چیزی در مورد ایده یک مجموعه نامتناهی واقعی متناقض است.

بنابراین، منظور او همین است. حال، نقد وس موریستون از این استدلال این است که استدلال کریگ نسخه‌ای از چیزی را که به آن اصل اقلیدس می‌گویند، فرض می‌کند، که می‌گوید یک مجموعه باید تعداد عناصر بیشتری نسبت به هر یک از زیرمجموعه‌های مناسب خود داشته باشد. این همان چیزی است که کریگ در اینجا فرض می‌کند.

و موریستون استدلال می‌کند که این فقط در مورد مجموعه‌های متناهی صادق است. اما وقتی صحبت از مجموعه‌های نامتناهی می‌شود، همه شرط‌بندی‌ها در مورد اصل اقلیدس بی‌نتیجه است. در هر صورت، او می‌گوید که اصل اقلیدس بحث‌برانگیز است و مورد بحث قرار گرفته است.

بنابراین، در این مورد بین آنها کمی بن‌بست وجود دارد. موریستون همچنین اشاره می‌کند که نمونه‌هایی از مجموعه‌هایی وجود دارند که اعضای بی‌نهایت دارند. او می‌گوید، هر بخش محدودی از فضا را می‌توان به بی‌نهایت زیرناحیه تقسیم کرد.

آن را به دو نیم تقسیم کنید، آن نیمه را به دو نیم، آن را به دو نیم تقسیم کنید، و احتمالاً این کار را به طور نامحدود انجام دهید. و اگر اینطور باشد، آیا این نشان نمی‌دهد که تعداد نامتناهی زیرناحیه، حتی در یک فضای کوچک و محدود، وجود دارد؟ پاسخ کریگ به این سوال این است که این فقط نشان می‌دهد که فضا به طور بالقوه به طور نامتناهی قابل تقسیم است. این یک سری نامتناهی از فضاها را اثبات نمی‌کند.

موریستون پاسخ می‌دهد که اگر آن مناطق مجزا از قبل وجود نداشتند، فضا نمی‌توانست به این شکل به طور بالقوه به بی‌نهایت تقسیم شود. اگر در آنجا محدوده‌ای یا منطقه‌ای که بتوان آن را به این شکل تقسیم کرد نداشته باشید، نمی‌توانید تقسیم انجام دهید. بنابراین، تقسیم‌پذیری بالقوه یک محدوده محدود نشان می‌دهد که در واقع زیرناحیه‌های بی‌نهایت در آنجا وجود دارد.

کریگ استدلال فلسفی دیگری علیه گذشته‌ی بی‌نهایت ارائه می‌دهد. این استدلال به این صورت است: مجموعه‌ای از رویدادها در زمان، مجموعه‌ای است که با اضافه شدن یک عضو پس از دیگری تشکیل می‌شود.

مجموعه‌ای که با اضافه شدن یک عضو پس از دیگری تشکیل شده است، نمی‌تواند در واقع نامتناهی باشد. بنابراین، یک سری از رویدادها در زمان نمی‌تواند در واقع نامتناهی باشد. موریستون می‌گوید، مطمئناً.

اما او فکر نمی‌کند که این موضوع در مورد مجموعه‌ای که هیچ آغاز زمانی ندارد، صدق کند. از نظر او، این موضوع به طور بالقوه همه چیزهایی را که ما در مورد آنها صحبت می‌کنیم تغییر می‌دهد. جهان هیچ آغاز زمانی ندارد، و بنابراین تفکر کریگ در اینجا صدق نمی‌کند.

سپس کریگ با توسل به کیهان‌شناسی بیگ بنگ، استدلالی علمی علیه گذشته‌ی بی‌نهایت ارائه می‌دهد. او در اینجا به پدیده‌ی انتقال به سرخ اشاره می‌کند که توسط ادوین هابل در نیمه‌ی اول قرن بیستم کشف شد. او با نگاه به آسمان شب متوجه شد که نور ستارگان دور دست و کهکشان‌های دور دست، به سمت انتهای قرمز طیف نور حرکت می‌کند.

این نشان می‌دهد که همه این اجرام آسمانی در حال دورتر و دورتر شدن هستند. این نوعی اثر دوپلر نوری است. و او به طور طبیعی از آن نتیجه گرفت که جهان در حال انبساط است.

و سپس، با انجام تحقیقات بیشتر، اکتشافات بیشتری در مورد وسعت جهان، صدها میلیارد کهکشان با صدها میلیارد ستاره، تقریباً با سرعت نور گسترش یافتند. بنابراین، اگر آن را به عقب برگردانیم، از آنجایی که جهان احتمالاً به بی‌نهایت ختم نمی‌شود، پس در مقطعی از گذشته‌ی محدود، تمام ماده‌ی جهان باید در نوعی تکه‌ی محدود قرار داشته باشد. و سپس، به هر دلیلی، با سرعت نور منفجر شد و از آن زمان تاکنون در حال گسترش بوده است.

اما ایده اینجا این است که جهان باید آغازی داشته باشد. و کیهان‌شناسان طرفدار نظریه بیگ بنگ می‌گویند در هر زمانی، نمی‌دانم، ۱۲ تا ۱۴ میلیارد سال پیش، بیگ بنگ اتفاق افتاده است. و اکثر، اکثریت قریب به اتفاق کیهان‌شناسان، موافقند که این همان چیزی است که اتفاق افتاده است.

بنابراین، جهان هستی گذشته‌ای محدود داشته است. این دیدگاهی است که امروزه توسط دانشمندان و کیهان‌شناسان پذیرفته شده است. و بنابراین، این نوعی توصیه به مقدمه دوم استدلال کلام است.

پاسخ موریتون به این سوال این است که در بهترین حالت، این نشان می‌دهد که جهان به احتمال زیاد بسیار محتمل، آغازی داشته است. این موضوع آن را با قطعیت اثبات نمی‌کند. و احتمال یک جهان نوسانی را که در آن انبساطها و انقباضهایی وجود دارد که بی‌پایان ادامه می‌یابند، رد نمی‌کند.

اگرچه نظریه جهان نوسانی این روزها از مد افتاده است، حدس می‌زنم موریتون بگوید، تا جایی که ما می‌دانیم، می‌تواند درست باشد. بنابراین، آیا آغاز باید علتی داشته باشد؟ کریگ کمی کمتر به بحث در مورد این سوال، به ویژه مقدمه اول استدلال کلام، می‌پردازد زیرا در اینجا بحث و جدل بسیار کمتری وجود دارد. چالش بسیار کمتری برای این مقدمه نسبت به مقدمه دیگر استدلال کلام وجود دارد.

نکته‌ی کریگ در اینجا این است که هر چیزی که شروع به وجود می‌کند، علتی برای وجود خود دارد. ما در مورد اصل دلیل کافی و پوچی این فرض که هر شیئی می‌تواند به طور ناگهانی و صرفاً از هیچ چیز پدیدار شود، صحبت کرده‌ایم. کریگ مثال یک بیر را مطرح می‌کند.

فرض اینکه یک بیر بتواند ناگهان در وسط این اتاق ظاهر شود، پوچ است. همچنین فکر وحشتناکی است. اما او می‌گوید این یک مدرک شهودی است که کل جهان نمی‌تواند بی‌دلیل از هیچ پدید آمده و به وجود آمده باشد.

بنابراین، اگر ما پوچی این پیشنهاد را در مورد یک شیء یا حیوان خاص تشخیص دهیم، پس چقدر پوچ‌تر است که فرض کنیم کل جهان می‌تواند صرفاً و صرفاً از هیچ به وجود آمده باشد؟ پاسخ موریتون به این سوال این است که ما این را در مورد ببرها باور داریم زیرا آنها نوعی از اشیاء هستند که ما تجربه می‌کنیم، اما ما تجربیات مشابهی در مورد کل جهان نداریم. بنابراین، او در مورد اینکه آیا می‌توانیم تا این حد تعمیم دهیم، تردید دارد. می‌توان استدلال کرد که اگر یک شیء نسبتاً کوچک مانند یک بیر یا یک صندلی نمی‌تواند به وجود بیاید، چرا ما بیشتر تمایل داریم فکر کنیم که کل جهان چنین اشیاء می‌تواند ناگهان و بدون توضیح علی به طور خودجوش ظاهر شود؟

در نهایت، آیا علت اول باید یک شخص باشد؟ کریگ می‌گوید که علت اول باید یک شخص باشد زیرا علل مکانیکی فقط به محض اینکه شرایط مربوطه فراهم شوند، عمل می‌کنند. همانطور که اشاره کردیم، باز هم این نکته‌ای است که پروست به آن اشاره کرد. اما در این صورت، اگر جهان از آن نوع علتی باشد که دارد، نمی‌تواند آغازی داشته باشد.

اما جهان آغازی دارد، پس چه علت دیگری می‌توانسته آن را به وجود آورده باشد؟ این علت باید یک علت شخصی بوده باشد. این دسته اصلی دیگر از توضیحات علی است. بنابراین، هر چیزی که جهان را ساخته باید بسیار قدرتمند بوده باشد، باید تصمیمی برای ساختن جهان گرفته باشد، باید نیت‌هایی داشته باشد و باید بسیار هوشمند و خردمند بوده باشد تا جهان را به گونه‌ای بسازد که برای امکان حیات مناسب باشد.

ما در مورد استدلال دیگری، یعنی استدلال تنظیم دقیق، صحبت خواهیم کرد که بر این موضوع تمرکز دارد. شما همه این ویژگی‌ها را با هم در نظر می‌گیرید: قدرت، هوش، هدفمندی و توانایی انتخاب، و در نهایت به یک موجود شخصی می‌رسید. به نظر می‌رسد که این تصویری از یک خدای شخصی به عنوان علت نهایی جهان است.

پاسخ موریتون در اینجا این است که این امر منجر به مشکلاتی در توضیح چگونگی کافی بودن خلقت ارادی خدا برای تحقق آن می‌شود. و این یک فکر وسوسه‌انگیز است. چگونه خدا جهان را آفرید؟ او یک روح است.

این یک جهان فیزیکی است. مطمئناً سؤالاتی در مورد ماهیت جهان، ماهیت ماده یا انرژی و اینکه چگونه خدا به عنوان یک روح می‌تواند جهان را به وجود آورد، مطرح می‌کند. و مطمئناً مشکلاتی در آنجا وجود دارد.

اما فکر می‌کنم کریگ پاسخ می‌دهد که صرفاً به این دلیل که مشکلات مفهومی در حل این مسئله وجود دارد، به این معنی نیست که نمی‌توانیم مطمئن باشیم که نوعی علت متعالی، فوق‌العاده قدرتمند و هوشمند برای جهان وجود داشته است که چگونگی پیدایش آن را توضیح دهد. بنابراین این استدلال کیهان‌شناختی با توجه ویژه به نسخه کلام از این استدلال است.

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه 2، استدلال‌های خداپاورانه، بخش اول استدلال کیهان‌شناختی است.